

تقابل اکوفمینیسم و فرافمینیسم در ادبیات طبیعی

*علیرضا آذربیک^۱ - فاطمه صفری^۲

۱. کارشناسی ارشد، گروه ادبیات پایداری، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی کرمانشاه، کرمانشاه، ایران. (نویسنده مسئول) رایانامه: hdaneshgah@yahoo.com
۲. کارشناسی گروه فلسفه، دانشکده فلسفه دانشگاه پیام نور، مرکز یاسوج، ایران.

اطلاعات مقاله (۱۸۹-۱۵۵)	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	در بررسی رویکردهای ادبی و خلق سیستم‌های نگرشی و نگارشی، با چهار انگاره سیستم‌های کاهشی-افزایشی، سیستم‌های التقاطی، سیستم نماها، سیستم‌های افزایشی-انضمامی روبه رو هستیم. آرش آذربیک ضمن ارائه این تقسیم‌بندی، عامل آن را کشف و ارائه افقی پراگماتیک و همچنین پروبلماتیک توسط این انگاره‌ها می‌داند لذا در این مقاله با بیان و بررسی این چهار سیستم بیان خواهیم کرد که رویکرد اکوفمینیسم رویکردی التقاطی است که همواره در تلاش است زن و زمین را پدیدارهایی ستم‌دیده در سیستم‌های مرد سالارانه قلمداد کند. رویکرد انتقادی فرافمینیسم با عنایت به سیستم افزایشی-انضمامی فراتر از تمام چهارچوبه‌های بسته زن‌محورانه و مردمحورانه در پی ارائه تقسیم‌بندی انواع سوژه از دیدگاه آذربیک بوده و معتقد است اکوفمینیسم تنها با تغییر سوژه مرد به سوژه زن، در تلاش است در ساحتی دیگر و با دیدی زنانه‌محورانه تمام هستی‌مندان -از جمله زمین- را در رویکردی سلسله مراتبی فصل‌بندی کند. در ادبیات طبیعت‌گرا با توجه به دو رکن بنیادین «عدم هرگونه ثنویت‌گرایی» و «عدم هرگونه برترانه‌گرایی» -که بنیان‌روایت اکثر آرایه‌های ادبی همچون تشبیه، استعاره، تمثیل و... است- اصل و بنیان زمین‌سوژگی در عربانیسم مطرح می‌شود. زمین‌سوژگی رویکردیست انتقادی به تمام انگاره‌هایی که در آن انسان به عنوان سوژه فاعل شناسا -که همواره در پی ارزش‌گذاری (صفت‌دهی) است- شناخته می‌شود. در این مقاله که به شیوه توصیفی تحلیلی و با استفاد از منابع کتاب‌خانه‌ای انجام گرفته؛ ادبیات طبیعی با عنایت به رویکرد جنس سوم و بیان نگره‌های زنانه‌نگر انسان‌محورانه و مردانه‌نگر انسان‌محورانه بررسی می‌شود.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۱۲	
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۰۱	
واژه‌های کلیدی: ادبیات طبیعی زمین سوژگی انسان سوژگی فمینیسم اکوفمینیسم فرافمینیسم	

۱. مقدمه

در درازنای تاریخ تمدن، اندیشه بشری با دو رکن اساسی و بنیادینِ ثنویت‌گرایی (dualism) و تفضیل‌گرایی (adjective) مواجه بوده است. با تعمیم این مهم به جهان ادبیات در خواهیم یافت که صورخیال، آرایه‌ها، بدایع و... نیز از این دایره (ثنویت‌گرایی و تفضیل‌گرایی) خارج نبوده‌اند. شاعر به‌عنوان سوژه فاعل شناسا همواره در حال نوشتن درباره هستی و هستی‌مندان بوده و در این راستا تمام پدیدارها را در رویکردی سلسله مراتبی و زیبایی‌شناسیک فصل‌بندی کرده که این فصل‌بندی همواره بر سه اصل لذت‌گرایی، فایده‌گرایی و پیامدگرایی سامان یافته لذا این رویکرد مسلماً به دیدگاه‌های گوناگون زیبایی‌شناسیک تعمیم یافته است.

ما در هماره تاریخ شاهد دیدگاه‌ها و اندیشه‌های انسان‌گرایانه (انسان‌سوژگی) بوده‌ایم بنابراین انسان همواره -در مقام سوژه فاعل شناسا- در حال ارزش‌گذاری هستی -در مقام ابژه- است. در رویکرد فمینیسم، فاعل شناسا زن تلقی می‌شود و اینبار هستی ابژه‌های در مقابل سوژه تن-ذهن‌گرایانه زنانه است؛ بنابراین رویکرد فمینیسم با جانمایی سوژه زنانه در ساختار مردانه یا مردانه‌پندار پارادایم‌ها در پروسه‌ای کاهشی-افزایشی با تحقی، تصغیر و انکار هر گونه ساحت مردانه نگر (به بهانه مردسالاری) بی هیچ دغدغه وجود شناختی، ماهیت زنانه را اصالتی افراطی، انحصاری و گاه انحطاطی می‌بخشد. (اثبات شی نفی ما ادا نمی‌کند؛ آذریک در دکترین جنس سوم خویش هر گونه ساختار و ابزار و متود مردمحورانه را نیز پیشاپیش افراطی، انحصاری و انحطاطی می‌داند) اکوفمینیسم رویکردی‌ست در دل نگره فمینیسم که ترکیبی از سیستم‌های فمینیستی، بوم‌گرایی، وطن‌پرستی (ناتوریسیم) به شمار می‌آید. بنیان‌روایت اکوفمینیسم این‌همان‌پنداری زن و زمین است؛ همچنین در تقابل با رویکرد اکوفمینیسم فلسفه فرافمینیسم در نظریه جنس سوم به این‌همان‌پنداری زن و زمین باورمند نیست؛ زیرا در نگرش طبیعی و زمین‌سوژه‌گرای خود جنس مذکر و مونث را نیمه‌های طبیعی گونه انسانی می‌داند که بدون هیچ نگرگاه خودبنیادانه ثنویت‌پندار، تفضیل‌گرا و قضاوت‌گرا خارج از هر شاکله این‌همان‌پندارانه، برتری‌جویانه و انکارمندانانه دو جنس مکمل انسانی را نیز در کنار

دیگر هستی‌مندان سیارهٔ سبز فقط و فقط فرزندان زمین می‌داند که همه و همه از یک گوهرند بدون باور به طبیعی بودن تمام مقوله‌های انسانی در نگرستن به خود و همهٔ هستی‌مندان.

۱-۱. بیان مساله و سوالات پژوهش

در این نوشتار به بررسی و تحلیل رویکردهای فمینیستی در ادبیات به ویژه شاخهٔ اکوفمینیستی آن و تقابل این سیستم‌ها با دکتترین فرااومانیسم به ویژه شاخه‌های زمین‌سوژگی، فرافمینیسم و فراسنت‌گرایی آن در مقوله‌بندی هستی توسط سیستم‌ها و نظریه‌های فلسفی و ادبی می‌پردازیم.

در واقع این مقاله با بیان رویکرد انتقادی با عنایت به دکتترین زمین‌سوژگی که از جانب آرش آذرپیک مطرح شده به جریان‌هایی همانند فمینیسم و اکوفمینیسم با دیدگاهی وجودگرایانه می‌نگرد، به ویژه آنجا که این سیستم‌ها با دیدگاهی انکارگرا، تحقیرگرا و تصغیرگرا به تمام دستامدهای بشری به بهانهٔ مذکر بودگی آن‌ها می‌نگرد. فرافمینیسم با عنایت به دکتترین زمین‌سوژگی مبحث اصالت زمین را مطرح می‌کند و در پی بررسی بسیط دو کلیدواژهٔ فرازن و فرامرد، زن و مرد را نیمه‌های مکمل ماهیت انسانی در تمامیت تاریخ و تمدن بشری می‌داند و در این راستا تحقق تعیین یافتهٔ وجود را در انسانیت بی‌قید و شرط (فراساختاری) می‌یابد. لذا این مقاله با بیان چهار رویکردی که به آن‌ها اشاره شد رویکرد انتقادی خویش را در ساحتی انضمامی نمود می‌بخشد؛ و یکی از این نمودها که در جهان اندیشگانی فراساختارگرایی زایش یافته مقولهٔ زمین‌سوژگی است که تمام آحاد این سیارهٔ سبز را به عنوان تنها کرهٔ زندگی بخش از/ در یک گوهر دانسته و از هرگون سلسله مراتب انسانی که برآیند سیستم‌های ذهن‌سوژه، تن‌سوژه، سنت‌سوژه و... هستند-به علت خودبنیادگی و خومعیاریگی و خود مکیالگی آن‌ها- تا آنجا که ممکن است فاصله می‌گیرد و هیچ یک از دیگر هستنده‌ها را از نگرگاه مقوله‌ها و سیستم‌های گونه‌گون انسان سوژه نمی‌نگرد؛ حتی از دیدگاه زیبایی شناسیک، اخلاقی و مثبت‌نگرانهٔ آن‌ها.

۱-۲. ضرورت، اهمیت و هدف پژوهش

هدف از نگاشتن این مقاله بیان و بررسی دکترین زمین‌سوژگی (اصالت زمین) در ادبیات طبیعی است. این نظریه در سال ۱۳۸۳ توسط آرش آذرپیک مطرح گردید. اهمیت این پژوهش از آن جهت است که اصالت زمین با توجه داشتن به مقوله‌هایی از جمله جنس سوم، انسانیت بی قید و شرط و نگرگاه‌هایی که برای نخستین بار در تاریخ اندیشه بشری، فراسیستم نگری و فراساختار اندیشی را با طرح مقوله‌هایی همانند فرازن، فرامرد، فراشعر، فرافرم، فرافمینیسیم، فرااومانیسیم و... در جهان اندیشگانی عصر عریانیسم مطرح کرده است.

۱-۳. پیشینه پژوهش

در بررسی تقابل فرافمینیسیم و اکوفمینیسیم تا کنون مقاله یا کتابی نگاشته نشده اما به صورت ویژه نوشته‌هایی که به بررسی ادبیات و فلسفه سبز و تقابل آن با نگره انسان‌سوژگی پرداخته باشند؛ به شرح زیر است:

آرش آذرپیک و مهری مهدویان (۱۳۸۴)، جنس سوم، این کتاب همراه است با نخستین بیانیه رسمی شعر سبز؛ آرش آذرپیک، هنگامه اهورا و نیلوفر مسیح (۱۳۹۶)، چشم‌های یلدا/ و کلمه کلید جهان هلوگرافیک، به صورت پراکنده در فصل‌های مختلف این کتاب نظریات فلسفه اصالت زمین بیان شده است؛ آرش آذرپیک (۱۳۹۷)، دوشیزه به عشق باز می‌گردد؛ اشاره به نظریه فرابطلمیوس در نقد نگاه کمیت‌گرای اومانستی؛ مهوش سلیمانپور (۱۳۹۸)، ماه‌نوشته‌های یک فرامینینی، بررسی سیر تاریخی نظریه اصالت زمین که نخست به علت جو ضد عریانیستی و بیگانه پرستی آن زمان (دهه ۸۰)، به قصد منتشر شدن تحت عنوان مجعول مکتب ترالیسیسم معرفی شد؛ مارال مولانا (۱۳۹۸)، آخرین ملکه هخامنشی، مباحث این کتاب به بررسی مولفه حقیقت عمیق در نظریه اصالت زمین می‌پردازد؛ علی رشیدی و آریو همتی (۱۴۰۰)، جنبش ادبی ۱۴۰۰؛ شب‌نم هاشمی (۱۴۰۰)، بانوی واژه‌ها؛ فرحناز حسینی تکیه، (۱۴۰۰)، خورشید به چشمان فرازن دل‌باخت؛ نیلوفر مسیح (۱۴۰۰)، جنس سوم - عاشقانه‌های یک فرازن؛ زینب نوروزعلی (۱۴۰۰)، آنتولوژی زبانه‌نویسان ایران؛ زینب

نوروزعلی (۱۴۰۰)، فرامرد - معشوق باستانی زن‌های مشرقی؛ بررسی دگرباره ادبیات سبز از سال ۱۳۸۳ تا ۱۴۰۰، تحت عنوان جنبش ادبی ۱۴۰۰؛ صیدی، یلدا (۱۴۰۰)، جنبش جهانی شعر سبز، مجموعاً به بررسی سیر تکاملی نظریات فلسفی و ادبیات زمین سوژگی پرداخته‌اند.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

۲-۱. سیستم‌بندی تئوری‌های ادبی و فلسفی از نگرگاه مکتب فراساختارگرایی
در بررسی سیستم‌ها و یا ایسم‌های ادبی تا کنون، همواره شاهد رویکردهای شعرمحورانه و داستان‌محورانه بوده‌ایم. مکاتب، جریان‌ها و سبک‌های ادبی در صورت دارا بودن کشفی نوین با پسوند ایسم همراه خواهند شد تا اصول و سیستم خاص خود را ارائه دهند. ایسم «از واژه شیسیما (schism) گرفته شده که در زبان یونانی به معنای شکاف است.» (حاجی‌زاده، ۱۳۸۴: ۱۱) بنابراین در جهان ادبیات تا به امروز شاهد آن بوده‌ایم که تئوری‌های ادبی برای ارائه خود می‌بایست دلیل تمایز و یا شکاف خود را با جریان‌های پیشین و حتی همزمان به صورتی کاملاً مشخص و متودیک ارائه می‌دادند تا به پسوند ایسم نائل می‌شدند «زیرا اصطلاح یا واژه‌های که به ایسم [...] ختم می‌شود؛ یا عقیده، مرام و مسلکی نو بنیاد است که با عقاید ماقبل خود در تضاد است و با آن فرق می‌کند یا انشعابی است از ایده و مرامی و مسلکی و یا وابستگی دارد به کسی یا چیزی.» (همان) در این نوشتار ما برآنیم که نگرگاه آذریک در مکتب فراساختارگرایی را ارائه دهیم. این سیستم‌بندی با تاکید داشتن بر دو اصل بنیادین کشف و سیستم (افق پراگماتیک و پروبلماتیک) در چهار مقوله مطرح شده است:

۲-۱-۱. سیستم کاهشی-افزایشی

می‌توان گفت حرکت اندیشگانی تاریخ تمدن بشر تا به امروز غالباً رویکردی کاهشی-افزایشی داشته است و «مکاتب از لحاظ بینش، نگرش، روش و کارکرد به دو دسته بنیادین تقسیم می‌شوند یعنی مکاتب افزایشی و مکاتب کاهشی» (آذریک و همکاران، ۱۳۹۶: ۳۹/۲) آنچه که در این رویکرد حائز اهمیت است ارائه کشف نوین و

سیستماتیک اندیشگانی است. این نوع سیستم ساحتی از جهان بیانی/ زبانی را کشف می‌کند و برای آنکه کالبدی ماتریالیک و در عین حال پراگماتیک و پروبلماتیک برای آن کشف نویافته فراهم آورد و ضرورت کاربردی کردن آن را تبیین کند؛ بنابر موقعیت خاص -زمینه/ زمانه- یا به عبارت دیگر عصر، نسل و محل خویش سیستمی خلق می‌کند و تفاوت‌ها و تمایزهای برتر و اهمیت ویژه آن را در چارچوبه‌ای سیستماتیک در اندام یک سیستم متفاوت مشخص و متعین می‌کند. برای تحقق این امر طبیعتاً به آگراندیسمان‌سازی کشف نوین در سیستم خویش و انکار یا تحقیر یا تصغیر سیستم‌های پیشینی و هم‌زمان می‌پردازد یعنی کشف نویافته خود را در عین کاهش کشف‌های پیشینی و هم‌زمانی، افزایش می‌دهد «می‌توان گفت مکاتب ادبی و سبک‌ها و نحله‌ها هر کدام از افزایش یک بُعد و کاهش بعد دیگر به وجود آمده‌اند.» (همان: الف/ ۱۲۰) فرآیند تمام جنبش‌های اصیل ادبی (مکتب‌ها، سبک‌ها و ژانرهای شعری و داستانی) این‌چنین است که از دو ساحت وجودی (کشف) و موجودی (خلق) سامان یافته‌اند و «اگر هر سیستم کاهشی-افزایشی که بنا بر رویکرد دیالکتیک‌تر، آنتی‌تز و سنتز اعلام حضور کرده، تمایزات نگرشی و نگارشی خود را با مکاتب و سبک‌های پیشین، چه در جوه تئوریک و چه در جوه عملی بیان نکند خودبه‌خود دلیلی برای ادامه حیات ادبی، هنری، فلسفی پیدا نکرده و تاریخ ادبیات و اندیشه و هنر نیز آن را به رسمیت نخواهد شناخت.» (ر. ک مقدمه مسیح، ۱۴۰۰: ۲۹)

۲-۱-۲. سیستم التقاطی

سیستم التقاطی نخست تحت عنوان سیستم آمیزشی مطرح گردید و در آن بیان شد «با دیدگاه‌های آمیزشی، یعنی التقاط چند مکتب، ژانر و مؤلفه و یا حتی آمیزش شعر و داستان، یعنی به کارگیری ناهدفمند و مجدد فضاهای پیشاپیش کشف‌شده می‌توان به نگاه‌ها و فضاهایی برتر و نوین دست یافت.» (آذریک و همکاران، ۱۳۹۶: الف/ ۲۹۲)؛ در این شیوه سیستم جدیدی در ادبیات چه در اندام‌وارگی یک سبک و چه در فراخنای ریختمانی گسترده و ریشگانی‌تر یعنی مکتب رخ نمی‌نماید. سیستم التقاطی سیستم‌های دیگر را به صورت گزینشی با یک‌دیگر ترکیب می‌کند که تفاوت بنیادین این سیستم با سیستم‌های کاهشی-افزایشی، عدم یک کشف نوین زبانی-بیانی

شعری در ساحت لوگوسیک کلمه است. در «نظریه‌های کاهشی-افزایشی، کمینه یک ساحت از جهان هنری کلمه عریان شده؛ حال چه آن ساحت دارای ظرفیتی ناچیز باشد و یا دارای گستره‌ای جهان‌شمول، اما در رویکردهای التقاطی بدین‌گونه است که [...] هیچ ساحت نویافته از جهان هنری کلمه مشاهده نمی‌شود.» (ر.ک مقدمه رشیدی، همتی، ۱۴۰۰: ۶۶) اما گاه مشاهده می‌شود که برخی از این نوع سیستم‌های شعری یا داستانی نیز موفق عمل کرده‌اند و این برمی‌گردد به پروبلماتیکال بودن سیستم بر ساخته از ساحت متودیک آن و یا ضرورت آن شیوه نگرشی-نگارشی در دو ساحت زبانی و اجتماعی.

۲-۱-۳. سیستم نماها

این گزاره شامل رویکردهای سبک‌نما و مکتب‌نما می‌شود که اولاً هیچ کشف نوینی در آن‌ها یافت نمی‌شود یعنی «بدون هیچ کشف بیانی-زبانی [...] قالب‌های زرد و مانیفست‌های فیک [...] را در بر می‌گیرند.» (ر.ک مقدمه تکیه، ۱۴۰۰: ۳۱) ثانیاً؛ حتی در صورت تحقق صوری یک سیستم، هیچ متود پروبلماتیک در آن‌ها مشاهده نمی‌شود لذا می‌توان گفت در این جریان‌ها «تقدس کلمه در ادبیات و شعر امروز، تحت لوای زبان‌گریزی با بهتر بگویم زبان‌ستیزی و زبان‌پریشی زیر سوال رفته» (ر.ک مقدمه رشیدی، همتی، ۱۴۰۰: ۵۲) ثالثاً؛ هیچ‌گونه ضرورتی برای حضور کژمژ و بی‌اندام آن‌ها در زبان و جامعه دیده نمی‌شود.

از این رو آذریک این جریان‌ها را تحت عنوان «خرده‌روایت‌های جریان‌های خنثی» (ر.ک مقدمه، نوروزعلی: ۱۴۴) معرفی و بیان می‌کند این نوع ادبیات، ادبیاتی است که «که وارد جریان‌های اصلی شعر و داستان امروز نمی‌شوند» (همان) که می‌توان آن را به چهار دسته کلی تقسیم کرد. که همه آن‌ها را با تمام خردی و لغزندگی مایه بی‌راهگی و در نشیب افتادگی قلم‌ها و استعداد‌های جوان می‌توان شمرد؛ که رسانه‌های رسوا در راستای مطامع گجسته خود پشتوانه‌های گسترش میمون‌واره نامیمون آن‌ها شده‌اند.

برای اختصار، این تقسیم‌بندی را در جدول زیر ارائه می‌دهیم:

شاعران جشنواره‌ای سراییده آثار هم‌راستا با ادبیات سفارشی و مورد پسند پروپاگاندای نهادها (بنابر تعریف فوکویبی) شاعران قهوه‌خانه‌ای عمده فعالیت‌شان جبهه‌گیری در برابر ادبیات حادثه محور و تحطئه متون پیشنهاددهنده و تجربه‌های جدید و تحقیر و تصغیر شاعران این حیطه است

شاعران کافه‌ای شاعران رمانتیک یا سانتی‌مانتال؛ بیشتر اشعار عاشقانه را می‌پسندند که احساسات رمانتیک مخاطب عام را قلقلک می‌دهد. شاعران شبه مبارز و روشن‌فکر؛ غالباً دارای ژست چپ اعتراضی هستند. برای پوشاندن ضعف‌های خود سینما را به ادبیات ترجیح می‌دهند که خودبه خود باعث حذف آن‌ها از جامعه شعر، داستان و ادبیات خواهد شد.

شاعران انجمنی

شاعران انجمنی-جشنواره‌ای

شاعران انجمنی-کافه‌ای

شاعران انجمنی-قهوه‌خانه‌ای

گردشگران ادبی؛ غالباً حجم بیشتر صندلی‌های انجمن‌ها و جشنواره‌ها را با حضور خود پر میکنند و با ظهور سبک‌های من‌درآوردی که هر آن بیش از پیش دیواره‌های شعریت و قصویت را برای جذب اکثریت کوتاه و کوتاه کرده‌اند - این جماعت نیز اندک اندک به جمع چاپ‌کنندگان کتاب و مدعیان ادبیات افزوده خواهد شد. (همان)

۲-۱-۴. سیستم افزایشی-انضمامی

مکتب اصالت کلمه «تنها پارادایم ادبیست که نه بر بنیاد سیستم‌های کاهشی-افزایشی شکل گرفته و نه رویکرد التقاطی را سر سوزنی قبول دارد.» (مسیح، ۱۴۰۰: ۳۰) از این رو سیستم افزایش-انضمامی در مکتب اصالت کلمه:

اول- شامل هیچ‌گونه جنبه کاهشی در جهان کشف‌های بیانی-زبانی شعری و داستانی نمی‌شود

دوم- متود پرابلماتیک آن با عنایت به اصالت جهان هنری کلمه، رویکردی انضمامی- افزایشی دارد

سوم- حرکت افزایشی این رویکرد در کم و زیاد کردن سیستم‌ها و ترکیب آن‌ها نیست؛ بلکه در حرکت بسیط و وحدت‌گرای تمام وجوه مکشوف با نگاه انضمامی به یک سبک محوری همانند نیمایی یا شاملویی در شعر معاصر ایران و یا یکی از مکاتب همانند سورئالیسم در شعر جهان است؛ بدون درگیری با بستاره‌ها و سیستم‌های آن‌ها یعنی ساحت خلق آن سبک‌ها و مکاتب یعنی اصالت در حرکت تنها در ساحت فضاهایی است که کشف‌های بیانی- زبانی در اختیار قلم ما می‌گذارند.

چهارم- با عنایت به هستی‌شناسی هنر شعر؛ کشف ساحت فرمیک-زبانی و محتوایی- بیانی نوینی برای افزودن به ساحت نگرشی- نگارشی ارائه می‌شود. در این مرحله شاعر عربانیست به جایگاه اشتهداد ادبی برای کشف لایه‌ها و توانش‌های فرمیک-زبانی و محتوایی- بیانی رسیده است و شیوه‌داری خود را در جهان شعر نمود می‌بخشد.

این نگره «با رویکرد دیالکتیک ادراکی به هیچ‌گونه تقابل و تضاد پدیدارها و به تبع آن در علوم نظری تزاها را در زیربنای جهان هستی‌شناسانه خود به رسمیت نمی‌شناسد.» (رشیدی، همتی، ۱۴۰۰: ۶۷) هم‌چنین رویکرد این اصل بر نگره فراروی بنا نهاده شده است «سیستم‌های فرارونده عربانیسم که بر اساس اصل فراروی سامان یافته‌اند منتقد همه‌جانبه جزمیت‌های مطلق- غیرتاریخ‌گرا و ذات‌اندیش و نسبی - تاریخ‌گرا و قراردادپندار- هرگون تفکر درون- ساختارگرا و ساختارزداست و با نگره عمیق‌گرایانه بهین راه برون رفت از بن‌بست، محدودیت‌ها و انحصارگرایی‌های ایدئولوژیک و تئولوژیک در دنیای فلسفه، هنر، ادبیات و... هستند.» (همان)

فراروی دارای دو ساحت توامان و هم‌افزاست. ساحت انضمامی- افزایشی و ساحت کشفی- لوگوسیک «سیستم‌های فرارونده بر مدار نظریه‌های کاهشی- افزایشی و یا التقاطی حرکت نمی‌کنند و بر این اساس هر سیستم که بر بنیاد نظریه‌های تضادآفرین کاهشی- افزایشی حرکت نکند و با عدم چارچوبه‌محوری، کشف نویافته خود را بدون تحقیر، تصغیر و انکار دیگر لایه‌ها و ساحت‌های مکشوف گذشته و حال به جهان

پدیدارهای متکثر اما هم‌گرا و هم‌افزای اقیانوس بی‌پایان هنری کلمه -لوگوس- بپیونداند؛ خودبه‌خود وارد حیطهٔ مکاتب و پارادایم‌های فرارونده خواهد شد.» (مسیح، ۱۴۰۰: ۳۱)

در ساحت انضمامی -افزایشی هرچه دایرهٔ این «فضا- افزایی‌ها» فراخنای بیشتری داشته باشد ما چه در ساحت‌های بیانی، چه تنوع فرم‌های ذهنی و شگردهای زبانی، در نخستین سطح فراروندگی متنی خلافتانه‌تر و دارای امکانات زبانی/بیانی فزاینده‌تری خواهیم داشت و نگرهٔ پرابلماتیک اثر با حذف هرگونه نگاه قطبی پیوندگریز و هم-افزاگزند در فرایند سرایش و نگارش، بدون جانبداری و تعصب خاص بر یک یا چند ساحت و لایهٔ شعری به گسترش و پختگی و سختگی بیش از پیش متن می‌اندیشد و بدون هرگونه زاویه داشتن و آگرادیسمان کردن برخی سطوح مکشوف در سبک‌ها که جولان قلم را در نشیب ایستایی می‌اندازد، برون‌شدگی از هر گون چارچوب‌سازی، سیستم محوری که مایهٔ بیراهگی و در زاویه ماندگی را سبب می‌شوند افق اندیشگانی خود می‌سازد

۲-۲. رویکردهای فمینیستی در ادبیات

۲-۲-۱. نظریهٔ فمینیسم

دوبوواری در کتاب جنس دوم، تقابل زن و مرد را این‌گونه بیان می‌کند «آن‌ها [زنان] جزئی از اجتماع شده‌اند که نرها اداره‌اش می‌کنند و زن‌ها در آن مقام پایین‌تر را اشغال کرده‌اند.» (دوبوواری، ۱۴۰۰: ب/ ۵۰۴) بنابراین نگره، فمینیست‌ها همواره زن را تحت سلطهٔ نگرش‌های مردسالارانه می‌دانند و بر این اساس زنان «زن زاده نمی‌شوند: به صورت زن در می‌آیند.» (همان: ۱۳) در ادبیات نیز با تعمیم همین موضوع فمینیست‌ها بر آن باورند که «در غالب متون صدای مردان شنیده می‌شود؛ حال آنکه در آثار فمینیستی صدای زنان، صدای رساست.» (شمیسا، ۱۴۰۰: ۲۷۳)؛ بنابراین همان‌طور که از پیش گفته شده فمینیست‌ها با تغییر سوژهٔ فاعل شناسای مرد به زن بر آن هستند که صدایی زنانه را در جامعه رواج دهند اما به صورت کلی فمینیسم را نمی‌توان در نظریهٔ ادبی دارای نظامی یک پارچه دانست چرا که «نظریهٔ ادبی فمینیستی مجموعه‌ای از آرا و عقاید و شیوه‌های مختلف است» (پاینده، ۱۳۸۲: ۱۴۲)

و به صورت واضح‌تر می‌توان گفت فمینیسم دارای تعریف روشن، واضح و متمایز نمی‌باشد چرا که نگرگاهی طفیلیست که همواره در اندیشه‌های از پیش تعریف شده قصد جانمایی اندیشه‌های خود را دارد. فمینیست‌ها با تعریف خود به عنوان «نشان و نماد حقوق زنان و پرچمدار برابری دو جنس» (سارسه، ۱۳۸۵: ۱۳) همواره با رویکردی زن‌محورانه در پی آن بوده‌اند که زن را در تقابل با شاکله‌ای مردانه تعریف کنند؛ در این مسیر فمینیست‌ها دستمدهایی بسیاری در تعیین قانونی حقوق طبیعی و تحقق ضرورت‌های زیست‌متمدنانه خویش داشته‌اند، که در این ساحت تلاش و رستاخیزی ستودنی، مانا و پویا را در اجتماع انسانی رقم زده‌اند و بنیانی نیک‌اندیشانه و روشن‌گرانه را فراهم آورده‌اند که ریشه‌دوانی این نگرش هنوزهنوز می‌تواند در جوامع مردسالار و هم‌بودگاه‌های زن‌آزار روابط انسانی و رواداری همگانی ساختارهای پیشینی و روابط پسینی را پالایش و بهینه‌سازی کند.

اما آنجا که زنانه‌نگری را با زنانه‌محوری یکی دانسته‌اند و راه افراط پیموده و چرچشی انحطاطی در راه خود ایجاد کرده‌اند به کج‌اندیشی و بدگمانگی درغلتیده‌اند و به بهانه بازستانی جایگاه زن در تاریخ خواسته یا ناخواسته از دیدگاه بن‌آور و نژاده زوجیت منحرف شده و در کج‌راهه دیگرستیزی/گریزی و دامچاله دوگانه‌انگاری بی پایان و ناسرش‌مند سرمایه‌سالاران پشت پرده و بازی‌ساز افتاده‌اند که دگرستیزی/گریزی‌های نابایست و نانیازین را آرمان زندگی‌سوز و کینه‌افروز خویش ساخته‌اند. فرآورده این فرایند دوگانه‌پندارانه برخی شاخه‌های فمینیستی تا آنجاست که می‌توانیم گفت «تفاوت‌های جنسی و ظرفیت‌های ویژه و استعداد‌های خاص فیزیولوژیک و روانی هر یک از زنان در تمایز با مردان نادیده گرفته [می‌شوند] و بدین‌سان زمینه‌ای برای ظلم جدید به مقام زنان یعنی انکار ساختارها و هویت خاص و متمایز جسمی-روانی زنانه آن‌ها و به تبع آن نظام حقوق و تکالیف متناسب با آن فراهم گردد» (زرشناس، ۱۳۸۶: ۴۷۸)

بنابر آنچه که گفته شد نظریه‌های فمینیستی در ادبیات دارای رویکرد کاهش-افزایشی بوده که در آن با فروکاهش نظریه و صدای مردان در پی افزایش اندیشه و صدای زنان هستند؛ لذا آنان بر این باورند که «زبان زنانه یکی از راه‌های براندازی

چیرگی پدران است. به سخن دیگر زبان زنانه میراث خوار زبان مردانه است. دیالکتیک‌وار می‌تواند از درون همین زبان آنتی‌تر نیز دانسته شود. زنان می‌توانند با بیان تجربیات خود [...] جهان دل‌خواه خود را در متن پدید آورند.» (تسلیمی، ۱۳۹۸: ۲۶۵)

۲-۲-۲. نظریهٔ اکوفمینیسم

اکوفمینیسم نگره‌ای در دل نظریهٔ ادبی فمینیسم است. همانطور که قبل‌تر گفته شد؛ اکوفمینیسم رویکردی التقاطی دارد که از آمیختهٔ چند نگرش فمینیسم، ناتوریسم، بوم‌گرایی فراهم آمده است و بر این نگره تأکید می‌کند که «در متون، زنان با طبیعت و مردان با فرهنگ همسان پنداشته شده‌اند از این رو اکوفمینیست‌ها بنابر اشتراکات فراوانی که بین زمین و زن است، از جمله تولدها و زایش‌ها، تحمل جنگ و تجاوز، مظلومیت در برابر جامعهٔ مردسالارانه و... بیان می‌کنند» (قلندرزاده دریایی، ۱۳۹۹: ۱۷۶) که زن همان زمین است. در اینجا بنابر نگاه ثنویت‌گرا که برآمده از بنیان‌روایت غرب یعنی اندیشهٔ اومانستی است، زن در مقابل مرد قرار می‌گیرد و به انکار، حذف، تحقیر و تصغیر تمام وجوه انسانی مردانه می‌پردازد؛ و «به گفته فمینیست‌ها این دوگانگی، فقط دوگانگی توصیفی نیست بلکه دربردارندهٔ امتیازبخشی تجویزی یک طرف بر دیگری است» (استنفورد، ۱۳۹۲: ۱۵۷) در این نگره پدیدارهای فرودستی زیستن‌گاه‌های مورد نقد همیشه زن و زمین تلقی می‌شوند و برای مقابله با آن اکوفمینیسم «از اقتدارگرایی و شالوده‌شکنی سخن به میان می‌آورد. به عبارت دیگر فمینیسم، فرهنگی درصدد خلق فرهنگ زنانه در قبال فرهنگ مرد-پدرسالارانه است» (محمدی اصل، ۱۳۹۲: ۲۲)

اما اگر راستین‌نگرانه و بدون هیچ پیش‌فرض قهر و مهرمدارانه به هستی‌نگریسته شود هر آینه در جهان زبانی و زبان انسانی می‌توانیم در اوج بی‌گمانی و هراینگی دریابیم که بنیان سست اکوفمینیسم بر استدلال تمثیلی نهاده شده که بی‌مایه‌ترین شیوهٔ دلیل‌آوریست تا آنجا که این‌گون استدلال را اندیشمندان بزرگ جهان از گونه‌های سفسطه‌شمرده‌اند؛ زیرا به همان شیوه که زن و زمین یک‌پنداری شده‌اند در جهان تمثیل مرد و زمین نیز می‌توانند در همین جایگاه سنجیده شوند، که این

سرشت زبان و ذهن است که ساز و ناساز را در این شیوه به یکسانگی می‌تواند بسازد، اگرچه بنابر کام خود و بر کامه دیگری.

۱-۲-۲. نقش فلسفه و ادبیات پست مدرن

فلسفه و ادبیات پست‌مدرن آنجا که دم از معناگریزی/ستیزی می‌زند جان کلامش این است که در بازهٔ زبانی می‌توان اقتدار کلان‌روایت‌ها و جایگاه گفتمان‌های چیره را با نگرگاه لغزندهٔ خویش از متن به حاشیه راند و خرده‌روایت‌ها و گفتمان‌های در سایه را به مرکز آورد. بازی زبانی بر هم زدن این تثبیت‌شدگی‌هاست، بنابر همین نگره نقد معناهای چیره را معناگریزی و به بازی گرفتن مهبینگی کلان‌روایت‌ها را معناستیزی می‌داند و از هرگون تک معناگرایی در بودن‌گاه انسانی آشکارا واهمه دارد و در فراسوژهٔ زبانی نهادهای قدرت آن‌ها را در اسطوره‌ها، آیین‌ها و باورداشت‌ها به سخره می‌گیرد.

آیا اکوفمینیسم با عنایت به این شیوهٔ نگرش و نگارش چیزی فراتر از یک بازی زبانی آن هم بر سست‌ترین و مغالطه‌آمیزترین شیوهٔ استدلال یعنی تمثیل سخنی دیگر برای گفتن می‌تواند داشته باشد؟ یا به سخن یا خویشه و استدلالی دیگر زیناوند است؟ بی‌گمان خیر! اگرچه بخواهیم پرواپیشگی را بیشتر کنار بگذاریم می‌توانیم گفت اکوفمینیسم کاریکاتوری ساده‌انگارانه و سخیف از شیوه‌های پسامدرنیستی‌ست؛ زیرا در این نگرگاه که به انحراف و کج‌راهه کشاندن تن‌سوژگی مرلوپونتی‌ست، بازی زبانی در اندازهٔ دست‌رشته‌سازی اندیشهٔ انسانی از تک‌معناگرایی پیشینی به تک‌معناگرایی پَسینی‌ست و ستیز با گفتمانی برای رسیدن به گفتمانی دیگر در بستر وادی زبانی و تمثیلی شاعرانه است و دیگر هیچ.

۳-۲. فرافمینیسم

فرافمینیسم رویکردیست انتقادی نسبت به تمام جزمیت‌انگاری‌ها و دوگانه‌پنداری‌های زنانه و مردانه. آنچه که در فرافمینیسم بیان می‌شود وجود بی‌قید و شرط و فراساختارمند انسانیت. یکی از دلایلی که این اندیشه را از رویکردهای فمینیستی متمایز می‌کند بیان مولفهٔ جنس سوم در عریانیسیم است «جنس سوم تفکری است

که از جنگ بی سرانجام تقابل‌ها و تضادهای اندیشگانی در ساختار و بافتار جهان انسانی به تنگ آمده و خواهان بازگشت آوانگارد به ریشه‌گاه و سرچشمه مغفول مانده آن‌ها یعنی جنس سوم در تفکر و شعور انسانی. از دیدگاه جنس و جنسیت در روابط زن و مرد، جنس سوم یعنی هم‌افزایی بی‌قید و شرط و فرارونده فردی و اجتماعی انسان محوره زاننه‌نگرانگی و مردانه‌نگرانگی. «(صیدی، ۱۳۹۸: ۱۱) یعنی فرازن- و با تعمیم آن فرامرد- «به مردانه‌نگری انسان محوره و زاننه‌نگری انسان محوره معتقد است. یعنی فرازن با دیدی زاننه می‌نگرد اما زاننه محور نیست و به نفی نگاه مردانه، جنس و جنسیت مرد نمی‌پردازد؛ زیرا وی زاننه‌نگری انسان محوره را برای نزدیک شدن بیش از پیش به جنس سوم یعنی انسانیت متعالی (بی‌قید و شرط) پیش روی دارد.» (همان) تا آنجا که زنان و مردان با تمام ویژگی‌های متفاوت خویش در تمام خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی- فردی برابر افتند و وجودپایگی، بی‌هیچ نگرانه سوگیرانه، ترازنامه اندیشه و ریشه هم‌بودگی‌های گونه‌گون شوند.

بنابراین به چکیدگی می‌توان گفت جنس سوم از همان آغاز بر دو ساحت گسترانیده شد:

۱- هم‌بهرگی وجودی، یعنی آدمیزادگان چه مادینه و چه نرینه؛ از امکانات وجودی یکسانی می‌توانند بر پایه رویدادها و توانش‌های طبیعی در آوند نهادین خود برخوردارند و این هم‌وندی وجودی آدمیزادگان را می‌ه و خاستگاه شده است.

۲- هم‌بهرگی موجودی؛ هر جنس چه نر و چه ماده، با زیستن انسانی به زن و مردبودگی دگرگونش می‌یابند، پس می‌توانند با کنش‌پذیری و دوری از تکراری‌های جنسیت‌زده بی‌هیچ نیست‌انگاشتن‌های بسته و برون‌آوری اندیشه‌های فرایی از جهان‌های سنت و اومانیسیم از همه اندیشه‌ها و ریشه‌های بشری که در تمام تمدن‌ها تراکنش یافته‌اند بهره گیرند و به کار بندند، تا به جایگاه فرااندیش‌بودگی بی‌انکار هیچ توانش وجودی و موجودی خویش و دیگر هم‌وندان برسد.

۴-۲. زمین سوژگی (مکتب اصالت زمین)

نگرش اصالت زمین برای نخستین بار «با طرح شخصیتی ساختگی (هرمانوپ) از جانب آذربیک در نشریه کرمانشاه/ سه‌شنبه: ۲۹/دی/۱۳۸۳- سال سوم/ شماره ۱۱۷» به چاپ رسید. (صیدی، ۱۴۰۰: ۳۵) «مکتبی به اسم ترالییسیسم... که ارائه دهنده نگرش فرابطلمیوسی بود.» (سلیمانپور، ۱۳۹۸: ۱۶) نخستین بیانیه رسمی نگرش اصالت زمین شامل مباحث زیر می‌شود: «انسان هر چه‌قدر هم که از زمین فاصله بگیرد باز پاهایش در کره خاکی فرو رفته‌اند زیرا بنابر محدوده زمانی خود هیچ‌گاه نخواهد توانست فضا را به تسخیر خود درآورد...» (آذربیک؛ مهدویان، ۱۳۸۴: ۱۰۶-۱۰۸) همچنین در مورد جایگاه انسان بر این عقیده است که «انسان هر چه‌قدر هم که از زمین فاصله بگیرد باز پاهایش در کره خاکی فرو رفته‌اند زیرا بنابر محدوده زمانی خود هیچ‌گاه نخواهد توانست فضا را به تسخیر خود درآورد...» (همان) آذربیک کلیدواژه پیر-کودکی را مطرح می‌کند و باور دارد که «عریان یک حقیقت عمیق شهودی‌ست و شهود عمیق، تنها فرایندیست که نطفه نابودی را در پیکره نامحدود خود نمی‌پروراند... برخورد دوم پیر-کودکی می‌شود که با اعتقاد به نظریه «تجاهل العارف» در اوج تعقل و تجربه، به جنونی کودکانه دست می‌یابد که در آن روابط طبیعی علت و معلولی که ذاتی نگرش عام شده است را به گونه‌ای کاملاً هنرمندانه بر هم می‌ریزد و این آغاز حیرت و سکر است...» (همان) و در بیان متن عریان و نمود فلسفه اصالت زمین بیان می‌کند که «متن عریان پروسه‌ای فعال است برای آزاد ساختن تمامی سکوت‌ها، صداها و عقده‌های پنهان و عریان منظومه تاریخ که متأسفانه حتی در صورت ثبت نیز توسط یک دانای کل و روایت‌گر وابسته، کلی‌نگر، برجسته‌بین و نام و نشان‌نویس انعکاس یافته است... متون آوانگارد عریان با تکیه بر تمهیدات و مولفه‌های اولیه هیچ‌گاه به اشباع‌شدگی و سنگ‌شدگی تن در نخواهند داد زیرا هر پایانی در این وادی آغازگر راهی به مراتب بهتر و بزرگتر است.» (همان)

زمین سوژگی بنابر نگره وجودگرایی عریان‌یستی، رویکردی وجود گراست و وجود را کلی فراتر از هم‌افزایی ساحات یعنی اجزا و صفات موجودیت هر پدیدار می‌داند. وجودگرایی عریان‌یستی از هر گون دوگانه‌گرایی دونالیسیسم و یکی‌پنداری ارگان‌یستی

بنابر دکترین جنس سوم خود فراتر می‌رود. وجود بی قید و شرط انسانی در زمین‌سوژگی از ارزش‌گذاری‌های قیاس‌گرانه و تقابلی سنت و اومانیسیم به‌ویژه خودبنیادگی سوژه‌گرایان، فراتر می‌رود و جنسیت‌زدگی را بی انکار ساحات طبیعی زوجیت در همه پدیدارها پس می‌راند. در زمین‌سوژگی جداپنداری هستی و هستی‌مندان که از بنیان‌های اندیشه هایدگر است نگرشی متوهمانه انگاشته می‌شود، که این توهم از آغاز در جامعه بشری به اشکال گونه‌گون جاری بوده است. وجود بدون هم‌بهرگی زوج هم‌گونه پیشاپیش در نگرگاه جنس سوم واژه‌ای تهی خواهد بود که نمی‌تواند از پالوانه فراسیستم‌عریانیسم بگذرد؛ زیرا با جان‌مایه زمین‌سوژگی در پادینه بودگی‌ست.

وجود زمین‌ریشه دارد در ساحات‌های مشکک موجودی بدون تمایزگرایی و تشابه-پنداری انسانی و هم‌وجودی ساحات‌مادینه و نرینه زمین در همه برآیندهای موجودی آن و روشن است که در انسان نیز همانند دیگر برآیندهای زمین‌ریشه‌اش در هم-بهرگی، هن‌بازی و هم‌زیستی وابسته است که در آن روایت‌های خویش را در نسبتی که با دیگر هستی‌مندان می‌سازد، می‌آفریند و در گیر و دار این روایت‌ها هر گونه‌گریز و ستیز با این ریختمان طبیعی و نهادین، زادنگاهش بی‌گمان گجسته‌اندیشی و شیوه‌ای نادانانه و کانایانه است که هیچ اندیشه بناوری در آن نخواهد بود. برای آنکه از گفته پیش‌اندکی گنگی زدایی شود برازنده است که چنین نگاشت:

نخست؛ زمین، از حیث وجودی و در جایگاه هست‌بودگی خود نگریسته - و نه اندیشیده - شود.

دوم؛ زمین از حیث موجودی در جایگاهی نگریسته شود که فراگردیست برای رُستنگاه، خواستنگاه و زادنگاه موجوداتی که برآیند آن است. جداپنداری و دوگانه-پنداری هر یک از باشندگان زمین با خود زمین بی‌گمان توهمی خودبنیاد و برباد است.

سوم؛ انسان از حیث وجودی هستی‌اش مقدم بر موجودیت اوست.

چهارم؛ تحقق موجودیت یعنی بدن‌مندی که به دوساحت نرینه و مادینه (مذکر و مونث) تقسیم می‌شود.

پنجم؛ در بستر تاریخ به عنوان فصل ممیز انسان و دیگر هستی‌مندان در نگرستن به زمان نرینگی و مادینگی در شاکله‌های متکثر مردانه و زنانه نمود می‌یابند. «باید توجه داشت که نرینگی و مادینگی ناظر بر جنس هستند و زنانه و مردانگی نیز ناظر بر جنیست... یعنی ساحت سختافزاری جنس برآیند خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی-فردی نژادی، مکانشی، زمانشی است و ساحت نرمافزاری جنسیت نیز برآیند خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی-فردی زبانشی، اندیشگانی، رسانه‌ای و روانی است» (ر.ک مقدمه، نوروزعلی، ۱۴۰۰: ۱۸۳-۲۱۰)، بنابراین درمی‌یابیم که جنس‌ها و ساحت تاریخی آن‌ها یعنی جنسیت‌ها با عنایت به خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی-فردی هفتگانه در زمین متکثر هستند و فرالومانیسم نگرشی‌ست که انسان‌ها را وامی‌دارد که از دو ساحت درون‌ساختارگرایی و ساختارزدایی که تمامشان سویگان ایدئولوژیک‌محور، تئولوژیک‌مداری و برین‌گرایی خودبنیادانه دارند فراروی می‌کنند.

بنابراین «سبزانه‌اندیشی نگرش طبیعی بی‌واسطه به همه چیز است برای تشخیص هستی ما هو هستی از هستی ما هو قضاوت انسانی؛ و در این تشخیص، رسوا کردن و افشای حقارت آسمان‌خراش‌ها، بمب‌افکن‌ها، زباله‌های شیمیایی، کارخانه‌های سرمایه‌سالاری، قانون‌های تخریب‌گر مدنظر ماست.» (ر.ک مقدمه رشیدی، همتی، ۱۴۰۰: ۱۰۶) و در تقابل زمین‌سوژگی و انسان‌سوژگی بیان می‌شود که «[ما] سر ناسازگاری داریم با تمام علوم مسمومی که کمر زمین را زیر بار آهن‌پاره‌ها شکسته‌اند و به سان یک جانباز شیمیایی در بستر احتضار انداخته‌اند» (تکیه، ۱۴۰۰: ۴۶)

نگرش اصالت زمین بیان میکند، در زمین باید انسان را به عنوان تنها یکی از فرزندان زمین شناخت بدون هیچ کهنتری، برتری و یا حتی محوریت انسانی. «انسان هنگامی که به دنیا می‌آید وجودش برابر است با جوهرش، یعنی در این موقعیت بنابر وجودگرایی‌عریانیستی، فقط و فقط موجودی است شبیه موجودات دیگر که طی فرایندهایی مشابه در دامان زمین موجودیت پیدا کرده‌اند. پس در این مرحله، وجود در انسان برابر است با موجود.» (آذریک و همکاران، ۱۳۹۶: ب/ ۳۰) بنابراین تمام فرزندان زمین یعنی تمام هستی‌مندان آن به نوعی خود زمین به شمار می‌آیند «انسان

به علت هم‌هست بودنش با دیگر پدیده‌هایی که در جهان وجود دارد» (همان : ۱۲۵)، دارای وجوه مشترکی با دیگر هستی‌مندان است، از جمله زبان تشعشی که زبان ارتباط با هستیست «زبان مادری انسان همانند دیگر موجودات هستی، زبان تشعشی و ارتعاشی بوده است. زبان تشعشی که زبان مشترک و اصلی تمام هستی‌مندها در جهان چهاربعدی است اگر چه موجب ارتباط و هم‌هستی شدن موجودات گوناگون کره زمین با یکدیگر شده و توانسته فراشد تکامل و دگرگونی زیستی آن‌ها را فراهم آورد.» (همان : الف / ۲۱۱)

۱-۴-۲. باغیزاسیون و سیرکازسیون

در نگره انتقادی فراسنت‌گرا این سویه‌نشان شایان بیان است که اگرچه جهان سنت، زمین را پست و فرودست می‌انگاشت و بر این باور بود که «جهان را نوعی روح آسمانی، مثلاً خدا اداره می‌کند که منبع و منشا همه رویدادها است ... خداوند مرکز مطلق جهان است.» (کلیگز، ۱۳۹۹: ۲۲ و ۲۳)، اما تا ظهور عصر رنسانس، هیچگاه به گونه‌ای ناترازمند رویکرد واپاشانه و گزندخیز در رویارویی با طبیعت نداشته و هیچ بنیان‌اندیشی در ساخت فرهنگ جنگانه‌پوش در زیست‌بوم خویش به کار نیست و چرخه زیست را از سرشت خویش به کژراهه نراند، اما در بنیان‌اندیشگانی خویش گونه‌ای خودبنیادگی را پرورانیده بود که جای‌گیری آن در هر سنت و تمدن بازنمودش قضاوت‌گری، قیاس‌آوری و صفت‌دهی افراطی به دیگر پدیدارها بوده است. انسان سنت‌گرا بنابر پندارهای انسان فرازمین‌انگاری که تعابیری همانند مرغ باغ ملکوت و تاپر گلشن قدس برآیند آن است، به اهم و مهم کردن سلسله‌مراتبی دیگر هستی‌مندان دست یازید، با این همه کاربرت‌هایی همانند باغیزاسیون کردن کشتزارها بنیانش بر نیازهای بهنجار و بر پایه سرشتمان‌یست که هرگزارگرز هیچ گونه گزند و برون‌شد از چرخه زیست را پدید نیاورد و اهلی کردن برخی حیوان‌ها نیز شاخه‌ای از همان باغیزاسیون به شمار می‌آید، زیرا در این رویه نیز هم‌وندی انسان با رستنگاهش زمین دچار غسل نشده است و طبیعت را نسوده‌زدایی نکرده است.

اما بشر اومانیسیم، موجودی سودمحور، کمی‌اندیش، خودبنیاد و محاسبه‌گر است، فراشد اعداد اندیشی بشر اندیشه تکنیکال است که کاربرت این تکنیکال اندیشی

تکنولوژی است و «تمام آنچه که تاریخ جهانی خوانده می‌شود چیزی جز خلق انسان توسط کار انسانی و پیدایش سرشت انسانی برای انسان نیست؛ بنابراین انسان دلیل آشکار و انکار ناپذیر خود-آفرینی و منشا گرفتن از خویشتن‌اش را به همراه دارد» (مارکس، ۱۳۷۸: ۱۳۹) به تعبیر دیگر در مورد ریاضیک بودن اندیشه بشر که یکی از اصول تفکر دکارتیست، چنین میتوان گفت: «چیزی در اندیشه بشر اصالت دارد که دارای امتداد باشد و آن چه که دارای امتداد است قابلیت اندازه‌گیری دارد و چیزی که قابل اندازه‌گیری است کمی بوده و هر چه کمی باشد ریاضیک است. (آذریک، ۱۳۹۷: ۵۰) و با توجه به آنکه جهان اندیشه تا به امروز بنابر نگاه سوژه‌انگاره همواره در پی ابزارپنداری تمام پدیدارها است «چیزی که کمی بوده قابلیت تغییر دارد و چیزی که تغییرپذیر باشد ماتریال یعنی ماده است. روش‌های تغییر و تصرف آن جوهره‌های امتدادپذیر تکنیک نام دارد. وسایل و ابزارهایی که باعث تغییر، استحاله و فراچنگآوری جهان کمی توسط انسان می‌شود نیز تکنولوژی نامیده می‌شود» (همان) «بنیان‌روایت تمام نگره‌های ناطبیعت‌مدار، مقوله‌بندی‌های ثنویت‌مند و دوگانه‌گرایی‌ست. در تفسیر و تاویل هستی و هستی‌مندان تاکید من بر هستی و هستی‌مندان (موجودات)، نقدیست بر اندیشه‌هایدگر که به نوعی این دو را دو مقوله جدا پنداشته که این دیدگاه‌هایدگر نه طبیعی است، نه خردپذیر.» (صیدی، ۱۴۰۰: ۱۹۶)

در برابر باغیزاسیون یعنی بهره‌گیری طبیعی از زمین بی‌نسوده‌زدایی از آن. در جهان اومانیسیم که «آدمی با نیازها و خواست‌ها و آرمان‌ها و تمایلات ناسوتی‌اش به عنوان مبنا و معیار و مدار همه چیز پنداشته می‌شود و به تعبیری انسان، خدا می‌شود.» (زرشناس، ۱۳۸۶: ۱۱۱) بنابر ذهن اعداداندیش بشر شیوه‌ای از رویارویی با زمین پدید آمد که می‌توان سیرکازیون نام نهاد؛ در سیرکازیون تصرف در همه چیز رویه‌واپاشانه جهان مدرن شد، که هر اختراع در آن دستاویزی به شمار آمد در پنجه زندگی‌سوز سرمایه‌سالاران؛ که جدا از بهره‌ورجاوند بسیاری از این اختراع‌ها سویه‌ای جنگامه‌خیز در درون تنانگی زمین از آن بر ساخت که زمین را نوردگاه خرچنگانی ساخت با نام خاراآیین مدرنیتته -بی‌گمان مدرنیتته سویه‌های زندگی‌ساز نیز داشته و

دارد اما در این نبشته گونه‌ای واخواست از لایه‌های زمین‌سوزانه آن پیش‌دیده ماست که این خرچنگان همه‌سویه هنوزهنوز جان زمین را خردنگاه پایان‌ناپذیر خویش می‌پندارند و اینکه «اومانیسیم تقدس و حرمت زمین را در نگاه انسان گرفت/ اومانیسیم ساحت قدسی و ملکوتی انسان را بر اساس نظریه داروینیسیم و ماشینیسم تحقیر کرد و از میان برداشت/ اومانیسیم ساحت شناخت انسان را محدود کرد.» (آذریک، ۱۳۹۷: ۴۴)

تکنولوژی در آغاز این رایت را برافراشت که می‌خواهد نیروهای طبیعی را برای برساختن یک زندگی مینویی به چندین برابرگی برساند، بی هیچ گزند و آسیبی به زمین و هستی‌مندانش. چند اسبه تاختن را در مرکب‌های آهنین خویش مبدل به چند اسب بخار ساخت، از این رو «مدرنیته به معنای واقعی کلیه شیوه‌های جدید حمل و نقل [...] رسانه‌های جدید [...] مواد جدید [...] منابع جدید انرژی [...] را دارا می‌باشد.» (رودریگز، ۱۳۸۷: ۱۸) اما چه شد که اوباشتن زمین رخ داد؟! و تکنولوژی نه تنها بر کامه تمام اندیشمندان بزرگ اومانیسیم، ادامه و امتداد خرمندانه طبیعت نشد؛ بلکه جان‌ستان و ریشه‌سوزان پیش آمد و حتی بر سازنده خویش چیره گشت و تمدن نوین بشری را کشتن گاه زمین و هستی‌مندانش ساخت و مادر سبز هست را در دامچاله اهرامنی‌اش انداخت؟ این پرسمان گفت‌انگیز هیچ پاسخی ندارد دریغ‌داریغ؛ اما آیا می‌باید در را بر این زندگی‌سوزی برافزون تکنولوژی نیست و بر کامه جهان سرمایه سالاران جدا از شعارهای بی‌مایه‌شان راهکاری در خور برای برون شد از آن پیشنهاد نداد؟!!

بشر برای کام‌جویانگی‌های خاراآیینانه خود بی‌نگریستن به هر گون خلیده‌جانی و کژگونه‌سازی در نژاد حیوان‌ها و گیاهان به شرطی کردن و فراچنگ آوردن هستی‌مندان پرداخته است همانند به رقص درآورن فیل‌ها و اسب‌ها، از چنبر آتش گذراندن شیرها و ببرها، ریسمان‌بازی میمون‌ها، پشتک اندازی خرس‌ها و... پس هرگونه کژگونه‌سازی نژادهای حیوانی، گیاهی و حتی موجودات باکتری‌ها و ویروس‌ها را از این پس تحت عنوان کلی سیرکازیون خواهیم خواند، که هیچ‌گونه مشق مدارا در خارخار کنش‌مندان این شیوه فرومایه نیست و افق‌گاهشان جز لذت‌جویی‌های

بی‌دستاویزه و فایده‌گرایی‌های کژانگیزه برای هنگفتی برافزون سرمایه نیست و سوراخی لایهٔ اوزون، نابودی بیشه‌ها، خشکیدن دریاها و دریاچه‌ها، شیمیایی کردن مزرعه‌ها و باغ‌ها و... گواه‌های روشن سخن ماست.

۵-۲. گونه‌های شانزده‌گانهٔ انسان سوژگی

در بررسی شیوهٔ بنیادین سوژکتویته در فلسفه، انسان همواره به عنوان سوژهٔ فاعل شناسا و هستی و هستی‌مندان به عنوان ابژه شناخته میشوند، اما در ریختمان اندیشهٔ اصالت زمین که رویکردیست افزایشی- انضمامی، بیان می‌شود که تمام پدیدارها نگرگاهی ابژه‌محورانه در رویارویی با یکدیگر دارند و برآیند این نگرگاه‌های ابژه‌گرایانه در جهان انسانی چیز است با نام نیست‌انگاری زمین در تمام پارادایم‌های اندیشگانی. بنابراین در نخستین فراسیستم اندیشگانی جهان یعنی عریانیسیم، تمام هستی‌مندان در/ بر بستر فراسوژگی زمین دگرسوژه‌های یکدیگر به شمار می‌آیند بی هیچ نقش آفرینی اندیشه‌های ابژه‌نگرانه. در دگر سوژگی هر گون قیاس در کالبد شونداوری و قضاوت در چرایی گفتن‌های اندیشه‌نما پیشاپیش مطرود و معدوم می‌شود.

در دگرسوژه‌نگری پیش‌پنداشت‌های بشری که برآیند جهان‌اندیشگانی اوست، ریز به ریز شناخته و در ریختمان اصالت زمین واخواست می‌شوند تا رنده‌بند‌های خودبنیادگرایانهٔ بشری رخت بریندند و همهٔ باشندگان در زمین هم‌وندان یک چشمه درنگر آورده می‌شوند.

در نگرش اصالت زمین ما از هر گونه ساختار و ریختمان گونه‌های سوژه‌اندیشی که سویهٔ انقیادی انسدادی، اعدادی و انجمادی دارند فرا می‌رویم و همهٔ آن‌ها را در درگاه زمین‌سوژگی به باشندگانی کنش‌پذیر در جهان فرهنگی- تمدنی خویش مبدل خواهیم کرد و روی آوری به هر کدام را تنها در ساحت فرااندیشانهٔ اصالت زمین پذیرا هستیم و لاغیر. پس برای آنالیز هر کدام از این ریختمان‌های سوژه‌نگرانه و درک انگیزه‌ها و انگیزش‌های آن‌ها برای جایگیری اصالت زمین به عنوان ترازنامه و فراسوژهٔ هست‌آور همهٔ این سویه‌ها ناچار بنابر گزیدگی و خردانگی فراخنای این مقال و مجال تنها به نام‌نامه‌ای فشرده از آن‌ها بسنده می‌کنیم:

یک) حافظه

تنها ساحت درون است که به علت داشتن جایگاه فیزیکی و مشخص در عضو مغزی به اشکال گوناگون در دیگر موجودات نیز وجود دارد.

دو) اصحاب «دل-سوژه» گرای

ساحت دل که در مکاتب عرفانی و برخی هنرها همانند شعر- مرکز و شاهراه دریافت یکی از منابع شناخت با نام شهود است و «دل-سوژه» نگری را سامان داده است.

سه) اصحاب «عقل-سوژه» گرای (ذهن-سوژگی)

مُدِرک کلیات و آنالیزکننده تمام داده‌های تجربی و دریافت‌های عقیدتی، علمی و... میباشد. اصالت عقل ریاضیک در فهم هستی، وجوهی از پدیدارهایی را قابل شناخت میداند، که دارای حجم و امتداد باشند. مکاتبی چون راسیونالیسم عقل را دارای امکاناتی پیشینی برای درک هستی دانسته‌اند. بسیاری از مکاتب فلسفی به «عقل-سوژه» گرای گرایش دارند.

چهار) اصحاب «سنت-سوژه» گرای

میراث‌های خودآگاهانه- ناخودآگاهانه سلف در امتدادی ساختاری-تاریخی است که بسیاری از اندیشمندان را واداشته انسان را موجودیتی تابع شناسای «سنت-سوژگی» بدانند، گادامر از این قبیل اندیشمندان است.

پنج) اصحاب «تاریخ-سوژه» گرای

اندیشه‌های تاریخی-اجتماعی؛ تاریخ-سوژگی را حاکم بر اندیشه‌های انسانی، منبع شناختی میدانند که حاکم بر تمدن بشریست. در این میان هگل، تاریخ را برآیند عقلی فرایی در سیر تطور هر ملت و جامعه در امتداد زمان میداند؛ یعنی عقل درون ماندگار را فاعل شناسای کلی جوامع می‌پندارد. اما یک اقتصاددان هگلی که از ایدئالیسم افراطی هگل گریزان بود «تاریخ-سوژگی» را در زیربنای تمدن بشر جستجو کرد، که ساختاری اقتصادی و شیرازهای ماتریالیستی داشت، این نوع نگره با کارل مارکس آغاز شد.

شش) اصحاب «روان-سوژه» گرای

روانشناسان، به تبعیت از فروید مبلغ حیطة‌ای شدند که «روان-سوژگی» را سامان داد. «روان-سوژگی» همان حاکمیت ناخودآگاه غیرقابل دسترس انسان‌هاست. این «روان-سوژگی» در پارادایم فرویدی شیرازهای جنسیتزده داشت و در نگرگاه یکی از شاگردان فروید یعنی آدلر شیرازهای بر مبنای عقدهٔ حقارت یافت. گشتالتی‌ها، روان را کلی فراتر از اجزای تشکیل دهندهٔ آن پنداشتند. یونگ به علت زیربنای غیر استدلالی زیگموند فروید درباره جایگاه ناخودآگاه؛ که آن را بیولوژیک میدانست و پوزیتویست‌ها این پاشنه آشیل روانشناسی او را علم کرده بودند، برای نجات علم نو ظهور روانشناسی با گسترش دادن ناخودآگاه فردی به جمعی؛ جایگاه آن را از یک مرکزیت بیولوژیکال به حیطةٔ نهانگاه سنن بشری و وجوه مشترک آن کشاند. یعنی «روان-سوژگی» را با «سنت-سوژگی» درآمیخت و به ضمیری جمعی قائل شد، که انسان را بجای رانش‌های جنسی، سوژه تابع آرکی‌تایپ‌ها و سرنمون‌های مشترک ناخودآگاه جمعی دانست.

اما لکان دیگر باره به سراغ ناخودگاه فردی فرویدی رفت و «روان-سوژگی» را با «زبان-سوژگی» دوسوری از یک ساختار دانست و سپس همین ناخودآگاه فردی را رندانه بدون آنکه مستقیماً اشارت کند، حیثیتی جمعی بخشید و به بافتار تحلیل تمام ساختارهای جمعی بشری نیز کشانید.

هفت) اصحاب «زبان-سوژه» گرایایی

«زبان-سوژه» گرایان، زبان را بنیان روایت تمام روایت‌های متکثر و برساختهٔ بشری می‌پنداشتند، ویتکنشتاین باور داشت همانگون که با تغییر جهان، زبان نیز دچار تغییر می‌شود، طبیعتاً با تغییر در زبان نیز می‌توان جهان را دچار دگرگونی کرد و در یک کلام زبان سوژه‌گرایان در شاخه‌های گوناگون ساختارگرایی، پساساختارگرایی و بنیان‌فکنی تا پوزیتویست‌های منطقی، انسان را سوژهٔ تابع جهان‌زبانی او می‌دانستند.

هشت) اصحاب «تجربه-سوژه» گرایایی

از لاک آغاز شد و با هیوم و بارکلی در کالبد نظام امپرسیسیسم به اوج رسید؛ و سپس در چارچوب اندیشهٔ پوزیتویسیسم آگوست کنتی به حیات خود ادامه داد.

امپرسیسیست‌ها و پوزیتیویست‌های آگوست کنتی می‌پنداشتند فلسفه آن‌ها مربوط به جهان ذهن انسانی که هیچ عینیت قابل تجربه و مشاهده‌ای ندارد، نمی‌شود و زیر بنایی لایزال دارد که بر تجربه حواس پنجگانه و سپس ساینس استوار است. در کتاب چشم‌های یلدا فراوان دلیل آورده شده است، هر یک از حواس پنجگانه انسان این جاندار ناتمام درونمند دارای سه ساحت است. به عنوان مثال حس بینایی ما آدم‌ها برآیند سه مرکز است که اگر یکی از آن‌ها نیز مختل شود، بینایی انسان معنا نخواهد داشت:

یک) عضو بینایی در مجموعه، قسمت چهره، عضوی به نام چشم
 دو) مرکز بینایی در مغز که سیستم عصبی آن را سامان می‌دهد
 سه) شعور بینایی در زبان که درک «کلمه-پدیدارها» را ممکن می‌کند.
 بنابراین بینایی شدیداً تابع جهان زبانی ما نیز هست (همانند دیگر حواس پنجگانه) و البته این شعور بینایی در زبان خود به خود پیوندی طبیعی دارد با منابع شناختی همانند سنت، ساینس، شهود و... پس ساحتی مهم از تجربه حواس پنجگانه ما نیز ساحتی ذهنی-زبانی دارد.

نه) اصحاب «تن-سوژه» گرایایی

توسط مرلوپونتی در نقد «عقل-سوژگی» دکارتی مطرح شد و ثابت کرده ذهن به نوعی انتزاعی‌ست برگرفته از خصایص، حجم و امتداد تن، زیرا هرگون زاویه، کیفیت و کمیت نگرستن هستی از صافی بدنمندی ما می‌گذرد.

ده) اصحاب «اراده-سوژه» گرایایی

«اراده-سوژه» گرایان اراده را میلی، پیشاذهنی و پیشاتجربی می‌دانستند که می‌خواهد هر موجود بشری در زیست، همان بشود که باید.

پس فاعلیت هر قابل، وابسته است به هر میلی که در درون او وجود دارد، و برای حیات، فضایی ایجاد می‌کند که هر وجودی به نهایت تحقق خود برسد. در اراده معطوف به قدرت، قدرت به معنای نفوذ است، نفوذ در همه چیز. به هر روی در تمام این نگره‌ها با تمام اختلاف‌ها و تضادهای روبنایی همه و همه «بیان-روایتی» مشترک وجود دارد، و آن «انسان-سوژگی» است، یعنی همه آن‌ها برآیند نسبتی نابسیط‌مند

و فردی-اجتماعی‌ست که انسان به اصطلاح خردمند با هستی برقرار می‌کند. از نمودهای تعیین‌یافته اراده-سوژه‌گرایی می‌توان به نحله‌های وجود‌گرایی، پدیدارشناسی، و... اشاره کرد.

یازده) اصحاب «فرد-سوژه»‌گرایی

اصحاب فرقی هستند که تمام شعور و هستی خود را در تابعیت مطلق از راس جماعت خویش می‌بیند.

دوازده) اصحاب «طبقه-سوژه»‌گرایی

اصحاب مکاتب و سیستم‌هایی هستند که طبقه‌ای خاص را چه در کالبد مذاهب و چه در کالبد احزاب و... به عنوان منبع و مرجع تام و تمام نگرزی‌ها و نگره‌های جهان‌جان جامعه خود می‌بینند، چه در نگرگاه‌های سیستم‌های تقدس‌مابانه و چه در سیستم‌های نخبه‌گرایی.

سیزده) اصحاب «ژن-سوژه»‌گرایی

ژن-سوژه‌گرایان به گونه‌ای کلی در دو دسته تقسیم‌بندی میشوند، ژن-سوژه‌گرایان کلی‌نگر و ژن-سوژه‌گرایان نژادیک.

ژن-سوژه‌گرایان کلی‌نگر؛ همانند پیروان نچرال‌یسم که جبر وراثت (بیولوژیک و محیط) یعنی خصایص ژنومیک انسان‌ها را معیار بنیادین تمام تمایزها و تشابه‌های جسمانی، اخلاقی، رفتاری، اندیشگانی و... از همه لحاظ می‌دانند، به باورداشت آن‌ها انواع جبر ژنومیک، سازنده و تولیدکننده انواع سوژه خواهد بود.

ژن-سوژه‌گرایان نژادی، این جماعت اعتقاد دارند ژن نژادی خاصی که دارند، دارای برتری غیر قابل انکار نسبت به دیگر نژادهای بشریست. که نازیسم، فاشیسم و سهیونیسم و انواع پان‌ها از قبیل پان‌ترکیسم، پان‌کردیسم، پان‌عربیسم، پان‌فارسیسم و... از این قبیله‌اند.

چهارده) اصحاب «جنسیت-سوژه»‌گرایی

این نوع نگرزی، چه در حیطة جنسیت مذکر -مردسالاران- و چه در حیطة جنسین مونث -زنسالاران- اصل و بنیان تمام تمایزات را در تفاوت‌های جنسیتی-روانی می‌پندارند، مثلا در حیطة فمینیسم می‌توان به دو دسته کلی از این قبیله اشاره کرد: - زنانه‌محوری؛ گروهی که بر پایه زنانه‌محوری به برتری همه جانبه جنسیت خویش قائلند.

-زنانه‌نگری؛ جماعتی که خارج از بحث برتری یا کهنتری قائل به نمود تعیین یافته زنانه‌نگری در همه چیز هستند. به باور آن‌ها تمام علوم انسانی، تجربی، ادیان و معارف بشری از آغاز تا امروز شدیداً بنیان مذکرنگری دارند و آن‌ها می‌خواهند با اپوخه‌گذاری آن‌ها به مشاهده هستی در تمام ساحات از دیدگاهی زنانه بپردازند.

انواع سیستم‌های مردانه‌نگری که فمینیسم با آن‌ها درگیر است را می‌توان به گونه‌ای اجمالی و تیتروار چنین معرفی کرد:

مردانه‌محور زن ستیزانه / مردانه‌محور زن گریزانه / مردانه‌محور زن ابزاربین / مردانه‌محور زن ناباور / مردانه‌محور زن همسان بین / مردانه‌محور بی تفاوت / مردانه‌نگر زن حیطة گزین / مردانه‌محور انسان بین / مردانه‌محور زن انسان بین / زن‌محور مردانه نگر / زن‌محور زن ابزار بین / زن‌گریز زن ابزار بین / زنانه‌نگر مستقل بین / انسان‌نگرانه زن گریز / انسان‌نگرانه زن ستیز / انسان‌نگرانه جنسیت گریز / انسان‌نگرانه بی تفاوت / انسان‌محور مردانه‌نگر / انسان‌محور زنانه‌نگر اکثر جنبش‌های فمینیستی دارای هستی‌شناسی نیستند و به نوعی وابسته به سیستم‌های نگرشی پیشینی می‌باشند؛ یعنی مکتبی همانند اگزیستانسیالیسم پایه‌ریزی میشود و با تکیه به اندیشه‌های اگزیستانسیالیستی یکی از اصحاب آن‌ها سیمون دوبووار، کتابی با نام جنس دوم می‌نویسد و فمینیسم اگزیستانسیالیستی را پایه‌ریزی می‌کند، بنابراین خود فمینیسم، جهان‌بینی محسوب نمی‌شود از دیگر مکاتب جنسیت‌سوژه‌گرا می‌توان به فمینیسم کارگری، فمینیسم لیبرال، فمینیسم رادیکال، اکو فمینیسم و... اشاره کرد.

پانزده) اصحاب «رسانه-سوژه» گرای (سرمایه-سوژگی)

رسانه-سوژگی فرزند و پیش‌قراول سرمایه-سوژه‌گیست. و اکنون به گون‌های خزنده بی‌آنکه بخواهد تمامیت خود را در ایسمی خاص به نمایش بگذارد (با آنکه بسیاری

از ایسم‌ها مشخصاً فرزند آن‌ها هستند)، به گونه‌ای سیستماتیک توسط رسانه‌ها و نفوذ در لایه‌های مختلف جامعهٔ پاپولار و درونۀ سیستم‌های دیگر به حاکمیت استعماری-استحمارتی-استثمارتی در/ بر جهان دست می‌یابند. به عنوان مثال با نفوذ در سیستم‌هایی همانند فمینیسم به تحریک رسانه‌محور (چه رسانه‌های حضوری، چه غیر حضوری) جامعهٔ زنانهٔ هر کشور، نژاد، طبقه و... علیه مردان می‌پردازند. در این شیوه تمام اجحاف‌ها، حقوق پایمال شده و ظلم‌های تاریخی به نسوان را، فقط و فقط نسبت می‌دهند به کلیتی موهوم که آن را تحت لوای نام جماعت مذکر معرفی می‌کنند، و بدینگونه تیر می‌اندازند و کمان را پنهان می‌سازند؛ یعنی زنان را به جای آنکه متوجه ظلم سرمایه‌سالاری و تن‌کالاپنداری جماعت «سرمایه-سوژه» گرایان کنند، آن‌ها را ترغیب می‌کنند به ضدیت با هر نوع نگرهای که توهم یا شاکلهٔ مذکرنگری دارد، کاپیتالیسم، امپریالیسم، گلوبالیسم و مشخصاً امروز نئولیبرالیسم، از نمودهای عینی نگرش این طبقه‌اند.

شانزده) نشانه‌سوژگی

در نشانه‌سوژگی گفتمان ساحتی دیالکتیک ندارد؛ زیرا در دیالکتیک گونه‌ای دوئالیسم ریشه دارد. که نظریه‌هایی همانند بینامتنیت برآیند آن است. در بینامتنیت یک نویسندهٔ مستقل از نویسندهٔ مستقل دیگر وام و الهام می‌گیرد؛ اما در نشانه‌سوژگی پذیرش عاشقانه و یکی‌شدگی مریدانه رخ خواهد داد. نه عاشق و نه مرید هیچ موجودیت مستقلی از خویش متصور نیستند و در برابر معشوق‌امراد انگار مردگانی هستند در دست غسال. مولانا تمام مولوی‌بودگی خود را پیشاپیش می‌بازد و دور می‌اندازد تا شمس او را در خویش بازآفرینی و بازآییش کند؛ پس هر نمونش معشوق‌امراد بی هیچ گفت‌انگیزی و چرایی، بینش و کنش عاشق‌امرید می‌شود؛ پس این یکی‌شدگی که در اوج آگاهی و ارادهٔ پذیرنده رخ می‌دهد در مکتوبات بشری و آیین‌های رازورزانهٔ بر جای مانده از آن در نشانه‌سوژگی رخ می‌دهد؛ اگرچه آن معشوق‌امراد در هم زمانی نیز با عاشق‌امرید باشد.

همان‌گون که در گفت آمد، نگرش اصالت زمین (زمین سوژگی) همراه بر دو استوانه استوار است:

- نیست‌انگاری هر گون دوگانه‌پنداری

- نیست‌انگاری هر گون هم‌سنجه‌پنداری و تفضیل‌گرایی

نمود این رویکرد در ادبیات باید نمایی از این انگاره‌ها باشد:

«هیچ چیز طبیعی زشت نیست، حتی اگر مفاهیم بشری برای آن انواع و اقسام

نسبت‌های نازیبایی‌شناسیک بدهند.» (ر.ک مقدمه نوروزعلی، ۱۴۰۰: ۵۰۳)

«هر چیز غیرطبیعی و به ویژه ضدطبیعی نازیباست حتی اگر زیباترین جلوات

تمدن، تکامل، تعقل و تکنولوژی بشری به شمار آیند.» (ر.ک مقدمه مسیح، ۱۴۰۰: ۹۶)

«هر آن‌چه طبیعی است چه در طبیعت فرهنگی، چه روانی، چه فیزیکی، چه...

بدون استثنا دارای حیثیت فرازیبایی‌شناسیک است، اگر چه به زعم زیبایی‌شناسیک

مجعول و عاطفه بر ساخته بشری توحش طبیعت و جنگل و... قلمداد شوند.» (ر.ک

مقدمه هاشمی، ۱۴۰۰: ۵۰) و... در ادبیات سبز سهراب سپری «به عنوان پیام‌آور

سبزانه‌اندیشی» (ر.ک مقدمه تکیه، ۱۴۰۰: ۴۶) قلمداد می‌شود که «در بیشتر اشعار

خود اصالت زمین را باز نمود داده و رسوایی بر ساخته‌های درونی و بیرونی انسانی را

در جهان اندیشه و صنعت فریاد شده» (صیدی، ۱۴۰۰: ۲۰۶)

شعر سبز، اصالت لذت، اصالت فایده و پیام‌گرایی انسان‌محورانه را بر نمی‌تابد.

ادبیات سبز با بیان هم‌بستگی وجودی و هم‌بودگی موجودی همه هستی‌مندان، برون

از تمام ساحات ایدئولوژیک و تئولوژیک آن‌ها در ریختمانی زمین محورانه به کنش

درمی‌آید. دانش زیبایی‌شناسیک دانشی دوگانه گرا، سنجش مدار، اندازه گیر،

میلاهنجارمند به شمار می‌آید. تمام دانش زیبایی‌شناسیک، بر دو ستون استوار است

- به کار گماری میل فایده‌گرانه انسان در هنر

- به کار سپاری سرشت کام‌جویانه بشر در هنر

تمام چگونگی‌ها و ویژگی‌هایی در چند و چونی پدیدارها به کار می‌بریم و نام

این رویه را صفت‌سازی نهاده ایم؛ بر بنیان پیامدهای زیستی که برای انسان دارند

جعل شده اند. برای نمونه در ادبیات به صفت‌سازی در پدیدارهای زمانی همانند

فصل‌ها می‌پردازیم: بهار را برازای شادکامی و زمستان را برازندهٔ خمودگی، ستم و کفن‌پوشی می‌دانیم «ذات زیبایی‌شناسی، خواسته و ناخواسته بر اصل دوگانه‌نگاری و دوگانه‌نگاری استوار شده است یعنی قضاوت خودبنیاد ما برای زیبا پنداشتن نیمی از پدیدارها که نیمهٔ عریان زشت‌پنداری نیم دیگر آن‌هاست.» (ر.ک مقدمه، مسیح، ۱۴۰۰: ۹۸) بنابراین «نگرگاه نمادگرایی و سمبول‌گرایی در جهان کاملاً بر همین پایه و سایهٔ بی‌مایه سامان یافته است. با پذیرش نگره‌های قضاوت‌گرایی زیبایی‌شناسی، خودبه‌خود هستی و هستی‌مندان به دو نیم نابرابر بر بنیان خیر و شر تقسیم و قضاوت خواهند شد. خیر زیبایی‌ست، زیبایی نکویی‌ست، نکویی مبارک است، زشت پلشتی است، شر زشتی‌ست، زشتی بدی‌ست، بدی منحوس است، زیبایی پاکی و منزّه است.» (ر.ک مقدمه، هاشمی، ۱۴۰۰: ۵۲)

ادبیات سبز بیان می‌کند «شعر طبیعی (شعر سبز)، بازگشتی آوانگارد به قانون علف است، نه به قانون بشر» (همان)؛ و بر اساس دو اصل بنیادین به کار گماری میل فایده‌گرانهٔ انسان در هنرو به کار سپاری سرشت کام جویانهٔ بشر در هنر؛ ادبیات سبز با روی‌گردانی آگانه و سبزآیینانه از همهٔ شگردهای ادبی که دربارهٔ هستی‌مندان نویسی را بنیان خیزش‌های نگارشی و نگرشی خویش ساخته‌اند؛ برای پژواک بهنجار نهادین و بی‌واسطهٔ زمین‌سوژگی بی‌هیچ انگاشتن‌های خودبنیادگرا و به‌کاربستی پسندهای دوگانه‌مدار قلمش مبدل به آن‌نی معنوی می‌شود که همهٔ هستی‌مندان در آن بتوانند خود را در شیوه‌های دل‌انگیز هنری آنچنان که هستند بنوازند و بنمایانند.

۱-۶-۲. نمونه‌ای از ادبیات طبیعی

به مثال زیر توجه کنید:

- | | | |
|---|---------------------------------------|-----------------------------------|
| ۱ | با آنکه ما خطوط اریبی نبوده‌ایم | با اینکه واژه‌های عجیبی نبوده‌ایم |
| ۲ | ما را غریبه دیده و هی سنگ می‌زنید | با اینکه هم دیار غریبی نبوده‌ایم |
| ۳ | در شهر شاعران، همه مطرود هر چه متن | یعنی پریرخان نجیبی نبوده‌ایم |
| ۴ | با اینکه خط به خط همه‌جا را جهیده‌ایم | انگار در فراز و نشیبی نبوده‌ایم |
| ۵ | ما در زمین کنارهٔ متنیم و هیچ‌وقت | مضمون رویداد مهیبی نبوده‌ایم |
| ۶ | بایک‌مگس سه‌روز و سه‌شب سیر مانده‌ایم | مانند کرم داخل سیب‌نبوده‌ایم |

۷ با چند قور ساده غزل‌ها نوشته‌ایم مدیون نقل و عقل خطیبی نبوده‌ایم در این غزل فانتزی یک قورباغه در مجرای آرایه تشخیص باشندگی خود را به نمایشی طبیعی اما هنرورزانه و دل‌انگیزانه می‌گذارد، بی هیچ نگرگاه تصرف‌گرایانه، سنجه مدارانه، برتر و که‌ترپندارانه. این غزل کارتونی با دگرآفرینی خلاقانه هستی، تلاش نمایشی دیگرسان از امر واقع است؛ بی آنکه این دگرسانی آن را دچار دگرگونگی سازد و بهنجارگی آن هستی‌مند را در دامچاله خورندها و پسندهای انسان-بنیان بیاندازد. کاراکتر این غزل فانتزی قورباغه ایست که فراتر از نگاه‌های زیبایی شناسانه و «مطالعه زیبایی در طبیعت و هنر و کشف معیارهای قضاوت درباره آن‌ها» (میرصادقی، میرصادقی، ۱۳۷۷: ۱۶۰) به نکوهش نگرگاه دوگانه انگار و زیبایی شناسی زشت و زیباپندار و برین‌گرایی خود فراهنجار بشری پرداخته و با نقدی به سزا از زیست بومی که در پنجه بشری افتاده یاد می‌کند. این اثر با آنکه امر واقع را بی هیچ دستکاری ذهنی نمود بخشیده است در چارچوبه بسته رئالیسم نماده است و جنس سومی از غزل دال و فانتزی را پدید آورده است و اینکه در ادبیات طبیعی شاعر دیگر از سوگیری‌هایی اینچنینی فراروی می‌کند «مادام که او فقط این چند جمله ذهنی را بیان کند هنوز نمی‌توان او را شاعر خواند اما به محض اینکه درک کند چگونه جهان را به تصرف خود درآورد یا جهان را از آن خود کند و این را بیان کند، او شاعر است.» (گوته: ۱۸۲۶)

برای آنکه بیشتر به دوشیزگی امر واقع بر سریر ستون‌سان این غزل آگاه شویم، به جای مصراع دوم بیت ششم (مانند کرم داخل سیبی نبوده‌ایم)، این مصراع را جایگزینی کنیم «کرم حریص داخل سیبی نبوده‌ایم»؛ با همین جایگزینی یک واژه سویگان این غزل رویه‌ای انسان‌مدارانه می‌گیرد و تمام متن از جهان ادبیات طبیعی بیرون می‌رود؛ زیرا ترازمندی سرشتمانی و سیزانه اندیشی بهنجار خود را در دامچاله صفت‌سازی و قیاس‌مندی انداخته و باخته است.

نگرش اصالت زمین می‌تواند در انواع قالب‌ها، سبک‌ها، مکتب‌ها کارآزمایی شود، از تئورسین این نظریه -آرش آذرپیک- اشعار سبز بی‌شماری تا کنون در قالب غزل مطول (ماکسی‌مال)، غزل مینی‌مال، فراشعر، فراداستان، واژانه و... ارائه شده است.

۳. نتیجه‌گیری

در فرانمای رویکرد افزایشی- انضمامی عریانیسیم، نموده‌هایی کاربردی نمایانده می‌شوند که در پی هر کدام فرانمایی انضمامی و پروبلماتیک شکل خواهد گرفت. در موضوع این مقاله آنچه به عنوان فرانمای انضمامی بیان می‌شود پذیرش پدیداری با نشان زن به عنوان نیمی از ساحت وجود انسانی‌ست. در این رویکرد با نگرورزی بر آنچه به گفت آمد:

در رویکرد اکوفمینیسم، آنچه که نمایانده می‌شود زن به عنوان سوژه است، هرچند که آنان در تلاشند این نگرگاه تقلیل‌گرایانه را هم شمول زیستگاه هستی‌مندان، یعنی زمین کنند، اما سرانجام در خوانش نوشتارهای آن‌ها در خواهیم یافت که در این نگره تنها زن به عنوان سوژه نمود می‌یابد. اکوفمینیسم با رویکرد زن سوژگی تمام هستی و هستی‌مندان را به شناسش در می‌آورد و تکاتک‌شان را در نگره‌های سلسله‌مراتبی فرانمایی می‌کند، حتی زمین را. در رویکرد زمین سوژگی با عنایت به نگره انتقادی فرافمینیسم، یکان یکان پدیدارها به عنوان فرزندان زمین اندریافت خواهند شد، فرافمینیسم شیرازه‌ی بیدادپیشگی انسان‌ها را بر ستون سرمایه‌سالاری اجتماعی و افزون‌خواهی فردی می‌داند که تیغه‌دولبه‌ی این دو شیرازه را فقط و فقط معطوف به زن و زمین ندانسته و بر این باور استوار است که هستی/ هستی‌مندان در روند متوحشانه‌ی افزون‌خواهی فردی و سرمایه‌سالاری اجتماعی همگی در بندگاه‌ستم در غلط‌پیده‌اند.

در جستار رویارویی اکوفمینیسم و فرافمینیسم در ادبیات طبیعی با عنایت به نهادها اندیشگانی و آغازه‌های کنش‌مندی در ادبیات سبز هر گونه نیست‌انگاری صفت‌سازانه و تفضیل‌گرایانه و نیست‌پنداری دوگانه اندیشیانه پیشاپیش واپس زده خواهد شد. هم‌بودگاه انسانی هرگزاهرگز نمی‌تواند بنابر چیرگی سرشتمانی فایده‌گرایی و لذت‌گرایی به گونه‌ای همگانی و تودگانی با مقوله‌ی زمین سوژگی هم پیوند شود، چراکه این نگره از کرشمه‌های محیط زیست‌گرایی و همه‌انگاره‌های سلسله‌مراتبی فراروی می‌کند. فرافمینیسم از نگرگاه سست اندیشانه‌ی اکوفمینیسم فرا می‌رود زیرا اکوفمینیسم بنیان بودن خود را بر سخیف‌ترین شیوه‌ی استدلال یعنی همانندگی

زن و زمین نهاده است و نگرگاهی در نهایت تقلیل گرایانگی از مقوله تن سوژگی مرلوپونتی به شمار می‌آید؛ بنابراین با توجه به آنچه نوشتار درآمد، فرافمنیسم با نگرگاهی دگرسوژه گرایانه به دیالکتیک ادراکی برای نزدیکی به یک بودگی و هم زیستی با دیگر هستی‌مندان می‌پردازد بدون هرگون دیدمان حذفی، انکارمند و تحقیر و تصغیرگرا در همه ساحات و لایه‌های این سیاری زندگی بخش.

کتاب‌شناسی

- آذربیک، آرش؛ مهدویان، مهری (۱۳۸۴)، *جنس سوم*، کرمانشاه: کرمانشاه
- آذربیک، آرش و همکاران (۱۳۹۶)، *چشمهای یلدا و کلمه کلید جهان هولوگرافیک*، جلد نخست، چاپ ۳، تهران: روزگار
- آذربیک، آرش و همکاران (۱۳۹۶)، *چشمهای یلدا و کلمه کلید جهان هولوگرافیک*، جلد ۲، چاپ ۳، تهران: روزگار
- آذربیک، آرش (۱۳۹۷)، *دوشیزه به عشق باز می‌گردد*، چاپ ۲، کرمانشاه: دیباچه
- پاینده، حسین (۱۳۸۲)، *گفتمان نقد*، تهران: روزگار
- تکیه، فرح (۱۴۰۰)، *خورشید به چشمان فرازن دل‌باخت*، تهران: مهر و دل
- تسلیمی، علی (۱۳۹۸)، *نقد ادبی نظریه‌های ادبی و کاربردی آن‌ها در ادبیات فارسی*، چاپ ۲، تهران: اختران
- حاجی زاده، محمد (۱۳۸۴)، *فرهنگ تفسیری ایسم‌ها*، تهران: جامه‌دران
- دانشنامه استنفورد، (۱۳۹۲)، *اخلاق زیست محیطی، مجموعه مقالات درباره نقد بومگرا*، گردآوری زهرا پارساپور، ترجمه عبدالله نوروزی، حسین فتحعلی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- دوبووار، سیمون (۱۴۰۰)، *جنس دوم*، ترجمه: قاسم صنعوی، جلد ۲، چاپ ۱۷، تهران: توس
- رشیدی، علی؛ همتی، آریو (۱۴۰۰)، *جنبش ادبی ۱۴۰۰*، تهران: مهر و دل
- رودریگز، کرییس (۱۳۸۷)، *مدرنیسم*، ترجمه کامران سپهران، تهران: پردیس دانش
- زرشناس، شهریار (۱۳۸۶)، *واژه‌نامه فرهنگی سیاسی*، چاپ ۲، تهران: کتاب صبح
- سارسه، میشل ریو (۱۳۸۵)، *تاریخ فمینیسم*، ترجمه عبدالوهاب احمدی، تهران: روشنگران و مطالعات زنان
- سلیمانپور، مهوش (۱۳۹۸)، *ماه‌نوشته‌های یک فرازمینی*، کرمانشاه: دیباچه
- شمیسا، سیروس (۱۴۰۰)، *مکتب‌های ادبی*، چاپ ۱۴، تهران: قطره
- صیدی، یلدا (۱۳۹۸)، *توفان تراز تبسم - عاشقانه‌های یک فراندیش جوان -*، تهران: اریکه سبز
- صیدی، یلدا (۱۴۰۰)، *جنبش جهانی شعر سبز - از مکتب ترالیبیسم تا جنبش ادبی -* فلسفی ۱۴۰۰، تهران: امید سخن

- قلندرزاده دریایی، فاطمه (۱۳۹۹)، «کوفمینیسیم و واسازی قصه‌های عامیانه در تحلیل رمان تنیده در هزارتوی زمان»، *مطالعات داستانی*، سال ۶، شماره ۲، صص ۱۷۲-۱۸۸
- کلیگز، مری (۱۳۹۹)، *درس‌نامه نظریه ادبی*، مترجمین: جلال سخنور، الاهی دهنوی، سعید سبزیان، چاپ ۳، تهران: اختران
- مارکس، کارل (۱۳۷۸)، *دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴*، چاپ ۲، تهران: آگاه، محمدی اصل، عباس (۱۳۹۰)، *جنسیت و جغرافیا*، تهران: گل آذین
- مسیح، نیلوفر (۱۴۰۰)، *جنس سوم - عاشقانه‌های یک فرازن*، کرمانشاه: دیباچه
- میرصادقی، جمال / میرصادقی، میمنت (۱۳۷۷)، *واژه‌نامه هنر و داستان*، تهران: مهناز
- نوروزعلی، زینب (۱۴۰۰)، *فرامرد معشوق باستانی زن‌های مشرقی*، تهران: شاپرک سرخ
- هاشمی، شبنم (۱۴۰۰) *بانوی واژه‌ها*، کرمانشاه: دیباچه
- نگاه کنید به: گوته: *گفتگو با اکرم‌ان*، ۲۹ ژانویه ۱۸۲۳

Contrasting ecofeminism and Fara-feminism in naturalist literature

*Alireza Azarpeyk^۱ - Fatemeh Safari^۲

۱. Master's degree, Department of Sustainability Literature, Faculty of Literature and Humanities, Razi University of Kermanshah, Kermanshah, Iran. (Corresponding author) Email: hdaneshgah@yahoo.com
۲. Bachelor of Philosophy Department, Faculty of Philosophy, Payam Noor University, Yasouj Center, Iran.

Article Info (۱۵۵-۱۸۹)

ABSTRACT

Article type:
Research Article

Article history:

Received:
۱ April ۲۰۲۲

Accepted:
۰۱ February ۲۰۲۲

Keywords:
naturalist literature
Earth-subjectivity
human-subjectivity
feminism
ecofeminism
Fara-feminism

In the review of literary approaches and the creation of attitudinal and writing systems, we are faced with four paradigms. That is, reduction-addition systems, eclectic systems, system-likes, and additive-concrete systems. While presenting this division, Arash Azarpeyk considers the horizontal, pragmatic as well as problematic presentation by this concept to be the reason for it. Therefore, in this article, by examining these four systems, we will state that the approach of ecofeminism is an eclectic approach that always tries to consider women and the earth as oppressed phenomena in patriarchal systems. The critical approach of Fara-feminism, with regard to the additive-concrete system, beyond all limited frameworks of women-oriented and men-oriented, seeks to present the division of different type of subjects from Azarpeyk's point of view and believes that by changing the male subject to a female subject, ecofeminism is trying to categorize all existences -including the earth- in a hierarchical approach and in another field, with a female-oriented view. In naturalistic literature, According to the two fundamental principles of "absence of any dualism" and "absence of any attribution", the principle and foundation of Earth-subjectivity in Oranism is proposed. Earth-subjectivity is a critical approach to all the ideas in which man is known as the identical subject who is always seeking valuation. In this article, which is done in a descriptive and analytical method by using library resources, the naturalistic literature is examined with regard to the approach of the third genus and the presentation of human-centered feminism and human-centered patriarchy ideas.
